

## ساعتی چند پای صحبت یک استاد

به تاریخ 26 و 27 اکتبر بین ساعت های 10:35 p.m الی 12:46a.m آقای پروفیسور داکتر هاشمیان استاد سابق پوهنتون کابل و ژورنالیست شناخته شده کشور که از دو دهه بدین سو مجله وزین « آیین » را به نشر می رساند ، صحبتی داشت افشا گرانه و کوبنده از طریق تلویزیون « پیام افغان » ، که به صورت زنده پخش شده و به دوام آن به پرسشهای بینندگان و شنوندگان برنامه از طرف ایشان پاسخ داده شد .

با آن که موضوع صحبت استاد به صورت مشخص مربوط بود به طرح ایجاد یک نهاد سر تاسری افغانها در عرصه بین المللی ، که مسوولیت پیش برد یک مبارزه طولانی به خاطر ختم اشغال افغانستان را به دوش گیرد و در همان رابطه، بر نقش منفی آقای « مسکین یار » دارنده و گرداننده تلویزیون « آریانای افغانستان » از طرف ایشان تاکید چند صورت گرفت . **از آن جایی که آقای استاد هاشمیان متن سخنرانی خویش را به صورت کتبی تهیه کرده بودند و امید است آنرا به رسانه ها و سایت های انترنیتی نیز ارسال دارند، من در اینجا از آوردن خلاصه بحث های ایشان خودداری می نمایم .** من نیز که با علاقه مندی بحث را از آغاز تعقیب نموده بودم ، از آن جایی که تا حدودی در جریان قضایا قرار داشته و استاد نیز در متن سخنرانی از من یاد آوری نمودند ، با تذکر چند جمله مبتنی بر آن که **« نهاد مورد نظر آن استاد با نهادی که آقای مسکین یار »** تبلیغ آن را می نماید نه تنها بدیل همدیگر نیستند بلکه نقطه مقابل و متضاد همدیگر نیز می باشند . چه در حالی که غرض از ایجاد یک نهاد از طرف استاد « هاشمیان » تلاش به خاطر ختم اشغال و متوقف ساختن کشتار یک ملت است ، نهاد مقابل آن به غرض جابه جایی سر دسته غلامان « حامد کرزی » با فرد دیگری از همان قماش است ؛ لذا بهتر خواهد بود که استاد فعالیت خویش را در راه ایجاد همچو نهادی بیشتر از پیش ادامه داده مطمئن باشند در صورتی که مردم ما قادر شوند ، که جنایتکاران « ناتو » را از کشور آزادگان برانند . که به گواهی تاریخ قادر خواهند شد . **خس و خاشاک و دست نشانندگان رنگارنگ آن را نیز خواهند روید .** در بحث حصر گرفته به امید آن که باز هم امکان صحبت به وجود خواهد آمد ، از استاد تشکر نموده صحبت سایر بینندگان را شنیدم .

به علت آن که پرسشها ، تبصره ها و بحث ها از طرف هم وطنان ما تمام وقت برنامه را گرفته و مجال اشتراک بعدی برایم میسر نشد تا نظراتم را بیان دارم ، فرصت را غنیمت شمرده به برخی از پرسشها با آن که از طرف استاد پاسخ لازم خود را دریافت داشته اند ، برخورد نموده برداشت و شاید هم از دید خود پاسخی برای آن ها ارائه دارم . باشد آوردن آن بحث از گفتار درقید نوشتار ، ایضاح و روشنی بیشتری را باعث گردد

1 - نخستین نکته به کار گیری تاکتیک شناخته شده ، بازاری و مبتذلی می باشد ، که در همچو موارد از طرف برخی از افراد ترسو ، بزدل و خطا کار به غرض ضیاع وقت به کار گرفته می شود . این عده که در بین آنها جواسیس بیگانه نیز به کثرت وجود دارند تمام هم و غم شان آن است تا با ذرایع مختلف ضمن مشغول ساختن خط و سوختاندن وقت از تعمیق بحث ها جلوگیری نموده ، در کنار فحاشی به میزبان بحث ، گاهگاهی از طرح مسایل پایین ناف شان هم ابا نورزند .

با این چنین افراد که آگاهانه از بردباری دموکراتیک میزبانان سوء استفاده می نمایند و با تاسف که نمی توان آنها را از اول شناخت ، و به مثابه جرثومه های فساد می اند که فضای یک بحث سالم را مسموم ساخته و حق دموکراتیک شنوندگان و بینندگانی را که هزار و یک کار را گذاشته پای صحبت یک انسان دانشمند و یا یک مبارز راه آزادی میهن می نشینند و امید دارند تا چیزی بر اندوخته های شان افزوده گردد ؛ زیر پا نموده با لجن پراگنی در اکثر مواقع یک بحث را به ابتذال می کشانند ؛ باید با قاطعیت برخورد صورت گرفته ، به هیچ صورت بدانها نباید اجازه داد که جراثیم خویش را پخش نمایند . به نظر این قلم میزبانان وظیفه دارند تا جلوه همچو اشخاص را گرفته نگذارند با ضیاع وقت برنامه به حقوق دموکراتیک دیگران تجاوز نمایند و به محض شروع اراجیف صحبت آنها را قطع نمایند .

2 - نکته دیگر ، نصایح و دلسوزی های عاطفی است در جریان یک بحث و روشنگری سیاسی . این چنین بر خورد ها که باید به صراحت گفت در چنین مواردی هیچ جایی ندارند به صورت عمده به دوشکل خود را متبازل می نمایند :

الف - گذشته گذشت ، باید روی گذشته خاک انداخت ، تا چه وقت از کار های گذشته یاد کنیم ، و . . . چنین صداهایی به همان اندازه که امکان دارد از طرف انسان های صادق اما بی اطلاع از دنیای سیاست بلند گردد ، این امکان هم وجود دارد که خطا کاران ، جنایتکاران و وطن فروشان نیز خود را در پشت آن پنهان نموده ، بدان وسیله بکوشند تا پرده بر روی اعمال جنایکارانه و تنگین شان بکشند . و چون یاد دهانی از گذشته نه به خاطر زیستن در گذشته و یا انتقام گیری از این و آن بلکه بدان علت صورت می پذیرد ، که درس لازم را از

گذشته گرفته و از تکرار آن در آینده جلوگیری شده بتواند ، چنانچه گفته اند، **مردمی که از تاریخ گذشته خود اطلاع لازم ندارند اشتباهی را مرتکب می شوند که پدران شان نیز مرتکب شده بودند** ، لذا برآن عده از شنوندگان و بینندگان گرامی که خود دامان ناپاک ندارند ، لازم است تا در همچو مواردی از طرح چنین مطالبی اجتناب بورزند تا مجرم و یا خائینی چندنتوانند در زیر سایه آنها خودرا پنهان سازند . به همین سان میزبانان نیز وظیفه دارند تا در برخورد با همچو وقایعی با توضیح مطلب در ک شنوندگان و بینندگان عادی خویش را از مساله ارتقاء دهند .

ب - به صورت عمده برخی از کهن سالان اعم از آقایان و خانمها ، به گمان اغلب با نیت نیک و خیر خواهانه ی که دارند ، بدون آن به عمق و اهمیت سیاسی بحث ها توجه نمایند فکر می نمایند که گویا با چند جوان خون گرم طرف اند و می خواهند مشکل شخصی آنها را مرفوع ساخته آنها را به سازش ؛ تبتانی و مماشیات دعوت می نمایند . چنین افرادی با تمام حسن نیتی که دارند باید یاد بگیرند که هر مشکل راه حل خاص خودرا دارد و نمی توان برای تمام مشاکل راه حل یکسان پیشنهاد نموده و در دستور کار قرار داد . اینها باید بیاموزند که همان طوری که برای پختن قابلی به خلال زردک نیاز دارند و نمی شود کچالو خلال نموده با آن قابلی پخت ، پدیده های اجتماعی نیز بنابر تفاوت در ماهیت و ذات ، حدت و عدم آن ، زمان و مکان متغیر راه های حل جداگانه داشته ، همه را نه تنها نمی شود با میانجی گری ساده انگارانه حل نمود بلکه در اساس حق نداریم به چنین کاری دست یازیم . در همین مورد معین ایجاد یک نهاد مبارزاتی را که به غرض اخراج اشغالگران و حصول آزادی میهن به وجود آمده چطور می توان با یک نهادی که به غرض سازش و به منظور پیشکش کردن خود در پای خوک استعمار عرض اندام نموده یکسان دانسته بین آنها صلح به وجود آورد؟ به این چنین افراد خیر خواه اما نا آگاه از نظر سیاسی باید فهماند که مبارزه و تقابل بین یک نیروی آزادیخواه و یک نیروی انقیاد طلب ، دعوی بین زن و شوهر نیست که با پادر میانی بزرگسالان بتوان به حل آن دست یافت . در اینجا جنگ ، تقابل و مبارزه به خاطر ساختن دو دنیای متفاوت نیست که هر یک از آنها می خواهد بدان دست یابد ، آزادی و یا انقیاد ، حریت و یا بردگی ، دموکراسی و یا دکتاتوری ، عدالت اجتماعی و یا توحش سرمایه داری و . . . به این چنین دوستان باید تفهیم نمود ، مشاکلی که محتوای سیاسی دارند فقط می توانند با اسالیب لازم خودش حل گردند نه با روش دیگری . به ویژه بر شخص چنین افرادی لازم است که وقتی دیدند و شنیدند که میزبانی با طرح ماهیت سیاسی مشکل ، برای فردی از افراد پرسش کننده و ارائه پاسخ متناسب با آن از مساله می گذرد ، به اصطلاح مردم کابل « از قسم ترکانک » کردن طرف خودداری نموده ، وقت منتظرین را بیشتر از آن نگیرند .

از نکات مطروحه در بالا که بگذریم چه استاد متناسب با زمان موجود با آنها برخورد لازم را نمود ، چند نکته دیگر نیز وجود دارد که با وجود پاسخ های متناسب استاد در آن وقت محدود، می باید در نوشته اندکی بیشتر مورد مذاقه قرار گیرند :

1 - دوتن از بینندگان محترم برنامه با دو عبارت متفاوت خطاب به استاد در واقع یک موضوع را بیان داشتند . یکی از آنها با طرح اینکه هر چه هست باید در داخل صورت گیرد و دیگری با پیشنهاد این که برای استاد تکت پرواز به کابل را خواهد خرید، در واقع مخالفت خویش را با کارخارج کشور اعلام داشته و ارزش آن را از نظر دور داشتند . در این مبحث بدون آن که به نیت نیک آنها شک نمایم ضمن ابراز مخالفت خویش با محتوای بحث شان که به تفصیل خواهد آمد ، صمیمانه متذکر می شوم که می تواند در عقب چنین تذکراتی به علاوه از افغانستان بریده ها که نه عرق ملی دارند و نه هم تعلق خاطری به کشور و دنیای غرب را آن بهشت رویایی می دانند ، که به آن پا گذاشته اند و در خفا در صورتی که نماز خوان باشند در هر 5 وقت نماز به ارواح « تره کی ، امین ، ببرک ، نجیب ، مزاری و مسعود » دعای خیر نموده برای شان «جنات نعیم» آرزو می نمایند که با آوردن چنان مصیبت هایی زمینه ساز آمدن آنها به غرب گردیدند و به زندگانی چون « ربانی ، گلبدین ، سیاف ، خلیلی و دیگران » طول عمر آرزو می نمایند ؛ می توانند جواسیسی نیز خودرا پنهان نموده باشند که بدین طریق از آمدن و آوردن معضله مستعمرات به کشور استعماری جلوگیری نمایند ، که به یقین برای چنین افرادی یاد دهانی از نام افغانستان موجب عذاب بیشتر وجدان مخدوش و خوابیده آنها می گردد . لذا بر همه ما واجب است وقتی می خواهیم در چنان مواردی ابراز نظر نماییم ، پیش از گفتن مطلب مورد نظر، ده ها بار سبک و سنگین نموده با در نظر داشت جوانب مثبت و منفی آن ، دهن باز نماییم . **چه به علاوه آن که به گفته سعدی شیرین سخن این کلام است که « عیب و هنر » ما را از نهفتگی به بیرون می اندازد ، شرف انسان نیز در گرو کلامش می باشد . چه بسا انسانهایی که با یک حرف نا سنجیده یک عمر بار گران آن را بردوش کشیده اند .**

و اما از نظر سیاسی ، امید است در این که کشور ما از طرف « ناتو به سردمداری امریکا » مورد تهاجم اشغالگرانه قرار گرفته و همه روزه در بیشتر از نصف آن زیر نام تعقیب مولود های دست ساخته خودشان « القاعده و طالب » بر اساس احصاییه های رسانه هایشان ده ها تن انسان درد مند و فقیر به خاک و خون کشانیده می شوند ، اختلاف نظری بین ما وجود نداشته باشد ، که اگر چنین باشد باید مفاهیم اشغال و تجاوز را از نو

فراگرفت ، در چنین حالتی با در نظر داشت تاریخ تمام مبارزات آزادیبخش ملی در اقصا نقاط کره ارض و به ویژه مبارزه آزادیخواهانه مردم ما مقابل روس اشغالگر به وضاحت می توان مشاهده نمود، که دست یافتن به آزادی ملی و طرد قدرت استعماری اگر از یک سو نیازمند وحدت فشرده ملت با بازوان مسلح و مغز رهنمای سالم در داخل همان کشور که مدافع راستین منافع آنی و دراز مدت مردم و کشور باشند؛ است، از طرف دیگر ایجاب می نماید که آن جنبش خود را در دیوار های میهن محصور نساخته با تلاش در جهت ایجاد یک جبهه متحد بین المللی علیه قدرت های متجاوز و ایجاد نهاد های دیگری در درون خاک و قلمرو کشور های اشغالگر به غرض بیدار ساختن وجدان خلق آن کشور ها ، زدودن تأثیرات مخرب تبلیغات رسانه های وابسته به قدرت های متجاوز و کشاندن مردمان آنها به دفاع از مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه خود ، زمین را در زیر پای تجاوز گران به جهنم سوزان مبدل نمودن است . فقط در چنین صورتیست که می توان با اطمینان از پیروزی کامل حرف زد . با در نظر داشت چنین طرز دیدی ، با تمام اهمیت دست اولی که کار در داخل کشور دارد ، نباید به کار در خارج از کشور کم بها داده و آنرا به هیچ شمرد . رابطه کار در داخل و کار در خارج می باید به مثابه اعضای یک پیکر سالم در یک جسم زنده در نظر گرفته شود . در یک جسم زنده مانند انسان ، با تمام اهمیتی که مغز و قلب دارند « همان نهاد های داخل کشور » نمی توان تصور نمود که جسمی بدون آنها زنده ماند ، حتی پاره شدن یک شریان کوچک ، عدم ترشح مناسب موادتیزابی و یا القلی در معده ، کار نکردن پانقراس ، بندش اپندکس و به همین سان ده ها عامل کوچک دیگری می توانند به معنی مرگ و حد اقل از کار افتیدن آن انسان گردد .

در شرایطی که کشور ما قرا ر دارد و امپریالیزم غارتگر امریکا قادر شده تجاوز آشکارش را بر حریم کشور ما دفاع از خود جا زده و کشتار بیدریغ خلق ما را تعقیب تروریزم تبلیغ می نماید ، نابودی و غارت منابع مادی و معنوی میهن ما را آبادانی و احیای مجدد نام گذاشته است و در یک کلام با خاک پاشیدن بر چشمان خلقهای جهان ، به اسارت کشانیدن خلق یک کشور را تلاش برای آزادی آنها نمود می نماید و با سود جستن از نا آگاهی مردمان کشور خود و کشورهای متحدش ، میهن ما را به ویرانه و کاشانه زاغ و زغن مبدل نموده ؛ برماست : در هر جایی که هستیم و دشمنان ملت و کشور ما در آنجا وجود دارند، به روشننگری پرداخته ، نقاب مکر وریا را از چهره های مخوف و ضد انسانی سردمداران آنها برداشته ، خلقهای آن کشور ها را به پشتیبانی از امر به حق خویش بکشانیم . به یقین در آن صورت است که می توان در اقصا نقاط گیتی ، سردمداران تجاوز و اشغال را چون کفتارهای زخمی و آسیب پذیر دنبال نموده ، آنها را از اوج عظمت فرعونی شان به زیر کشانیده و ادار شان ساخت تا پاسخگوی اعمال و جنایات قیاس ناپذیر خویش باشند . در همین راستا ، می توان از تظاهرات چند ده هزار نفری مردم کا نادا که به دعوت شعبه « کبک » « اتحادیه صلح کانادا»

"Canadian Peace Alliance" همزمان در « 22» شهر این کشور به تاریخ 27 اکتبر صورت گرفت یاددهانی نمود. یکی از این تظاهرات شکوهمند ، به میدان آمدن هزاران نفر « بین 5 الی 7 هزار » اعم از زن و مرد ، پیر و جوان ، فقیر و دارا ، پروفیسور و دانشجو... در بزرگ شهر تورنتو بود (به این تظاهرات باز خواهیم گشت ) حال در صورتی که نیروهای آزادیخواه و میهن پرست افغانستان وظایف مبارزاتی شانرا درست انجام ندهند و به برگزار کنندگان چنین نهاد هایی معلومات کافی و مستند ارائه ندارند و بدان وسیله وجدان آنها را تکان ندهند ، فکر می کنید که خود آن نهاد ها بیایند و برای رهایی ملت ما تظاهرات برگزار کنند؟ به یقین شما هم مثل هر انسان عاقل دیگری پاسخ منفی به این پرسش خواهید داد. نفس این پاسخ منفی موید آن است که در این کشور کاری انجام یافته - البته باید بیشتر انجام می یافت - و دست آورد آن جلب حمایت ده ها و صد ها هزار انسان از امر انسانی و به حق مبارزه آزادیخواهانه مردم ماست . زیر همین فشار از پایین است که حکومت کانادا در خوشترین لحظات ماه عسل روابط امریکا با آن کشور به ناگزیر اعلام می دارد که عساکرش را از افغانستان الی فبروری 2009 بیرون خواهد کشید. به یقین در غیاب چنین مبارزاتی حتا این عقب نشینی ناکافی نیز در چشمرس قرار نمی داشت .

بدر نظر داشت مثال بالا، به جرئت می توان گفت که کار و فعالیت در خارج از کشور نتنها ارزشمند و پسندیده است بلکه در بعضی مواقع حیاتی نیز می باشد . اهمیت چنین کار و فعالیت مبارزاتی به خصوص وقتی در داخل کشور دشواری های مبارزاتی از قبیل سرکوب عریان و کشتار های بی دریغ توام با افت کلی جنبش محسوس و مشهود باشد به مراتب فزونی یافته و اجتناب ناپذیر می گردد . در چنان حالت هایی بی توجهی با امر مبارزه در خارج کشور می تواند به دوام و استمرار استعمار و سرکوب منجر شده تلفات نیرو های آزادیخواه را تصاعد هندسی ببخشد .

2 - نکته دیگری که از طرف یکی از بینندگان برنامه مطرح شد و با وجودی که از جانب استاد « هاشمیان » بدر نظر داشت وقت برنامه پاسخ لازم را گرفت ، زدن افترا و بستن تهمت بود . آن بیننده باز هم بدون آن که نیت وی را زیر سوال برده باشم کوشید تا نخست آقای « مسکین یار » را « شعله بی و کمونیست » معرفی نموده و بعد از آن به نفی عملکرد وی دست یازد . این پرسش و تاحدی موضع گیری هر چند از طرف « استاد

« پاسخ یافته و محکوم شد ، اما بنا بربرخی ضرورت ها که یکی هم عرض وجود و تکرار مکرر این پرسش و حکم است ، لازم می افتد تا اندکی بیشتر مورد مذاقه گیرد :

به مثابه یک حقیقت تاریخی سه دهه اخیر به همه معلوم است ، که سالها قبل از فاجعه ثور 1357 در کل سه طیف فکری عمده در نهاد های متعددی خود را منسحل نموده و هر یک از موضع خاص خود به خاطر تحقق برنامه های شان کوشا بودند . آن طیف ها که از طرف مردم به « خلقی ، پرچمی » ، « شعله یی » و « اخوانی » مسمی شده بودند ، با مواجهه افغانستان به بزرگترین تکان اجتماعی و افتیدن آن در گرداب حوادث سیاسی و نظامی روابط بین المللی ، هر سه طیف در موقعیت های متفاوت از گذشته های شان مصدر افعالی گردیدند . در حالیکه « خلقی پرچمی ها » و « اخوانی ها » رسماً در یک وابستگی مزدور منشانه با کشور های اجنبی از شوروی گرفته تا امریکا و از پاکستان و عربستان سعودی گرفته تا ایران و چین قرار گرفته و داروندار افغانستان را به حراج بیگانگان گذاشتند و هنگام سلطه بر حاکمیت از کشته ها پشته ها ساختند و هزاران گور دسته جمعی از خود به یادگار گذاشتند ، آن یکی روستا ها ، چشمه ها و اراضی را به آتش کشیده همه را نابود نمود این دیگری از سر رقابت شهر ها را به گورستان مبدل نمود که کابل می تواند فقط یک نمونه آن باشد . در حالی که عکس آن دوتا « شعله یی » ها نه به قدرت رسیدند و نه هم آن کوهواره جنایات را در قفا دارند و نه هم سندی وجود دارد که بتوان گفت بلی ! این هم سند خیانت و وطن فروشی آنها . مگر از همان آوان که دوحریف زور مند در تقابل خونین با مردم م قرار گرفتند و بین خود هم به تناوب مشغول مجادله و مغالزه شدند ، حریف تاریخی خویش را از یاد نبرده در تمام حالاتی که جنایتی از آنها آشکار می شد و نمی توانستند به شکل دیگری بر روی آن پرده ریا و کتمان کشیده از انظار پوشیده نگه دارند ، با اهانت به حافظه تاریخی مردم آگاه و به غرض تحمیق عناصر نا آگاه پای حریف تاریخی را به میان کشیده روزه سر می دادند ، که این کار « شعله یی » هاست ، این ها « کمونیستان و شعله یی ها » اند که مصدر چنین جنایات ، میهن فروشی ها ، آتش سوزی ها ، تجاوز به نوامیس مردم و . . . می گردند ، آنهایی که چند صباحی در هنگام مقاومت ضد روسی در پاکستان رنج زنده ماندن را همه روزه تمرین می کردند به یقین می توانند به یاد بیاورند ، که چند بار گلبدین صبغت الله را کمونیست و شعله یی نامیده و چند بار هم خالص گلبدین را . به صورت حتم به یاد دارند که چگونه همه آنها مولوی « نبی محمدی » را به شعله یی بودن متهم می نمودند و وی نیز کوتاه نیامده همه حریفان « حرکت انقلاب » را کمونیست و شعله یی معرفی می داشت ، باز هم از یاد کسی نرفته که چگونه « مزاری » جلال « مسعود » و مسعود جنایتکار مزاری را با اتهام شعله یی و کمونیست تکفیر و لعن می نمودند . به همین سان در درون خلقی پرچمی ها هم ، کم نبودند افرادی که به عین اتهام عقوبت های جانکاهی را متحمل نشده باشند . با آن که این برخورد و اتهام زنی امروز کمترین اعتباری را هم دارا نیست ، مگر با آنهم حریفان می کوشند تا گاه و ناگاه به این شیپور از سر گشاد آن بدمند زیرا :

الف - آنها به صرافت دریافته اند ، که در این نبرد که علیه مردم کشور خود به پیش می برند بازنده نهایی کسی به جز خودشان نیست . آنها این را می دانند که مردم و توده های ملیونی افغانستان دیر ویا زود به ماهیت کثیف و مزدور منشانه و کردار جنایتکارانه آنها پی برده ، آنها را در پیشگاه تاریخ به محاکمه خواهد کشانید ، آنها این را به نیکویی می دانند که در دادگاه های توده های ملیونی ما به خاطر جنایات عدیده شان در حق مردم و خیانت شان نسبت به کشور به خیانت و ننگ ابدی محکوم خواهند شد ؛ لذا از همان ابتدای صدر آن شدند تا حریف بالقوه تاریخی شان را نیز با خود به قعر بدنامی و رسوایی بکشانند . و به این روزه آن قدر ادامه دهند تا مردم متیقن گردند که هیچ شانسی برای تشخیص خوب از بد ندارند بلکه می باید بین بدها به انتخاب دست یازند .

ب - آنها به نیکویی می دانستند ، اعمالی که از این باند های جنایتکار و میهن فروش تبارز می یابد در هیچ مکتب فکری و طرز دید جوامع انسانی حتا همان « اسلام سیاسی و سوسیالیزم کذابی » نیز نمی تواند مورد تایید قرار گیرد ؛ پس چه بهتر ، که چنین بد نامی عظیمی را به پای حریف تاریخی خود نوشته ، او را با خود هم هویت سازند .

پ - به استناد تجربه تاریخی 4 دهه اخیر می توان حکم کرد که هیچ شعله یی رشوت نستانده است ، تجاوز به ناموس دیگران ننموده است ، در پای هیچ قرار داد میهن فروشانه امضا نگذاشته است ، به زن ، دختر ، خواهر و پسر کسی به چشم بد نه نگریسته است ، در هر موقعیتی خادم مردم خود بوده آنچه در خدمت به مردم می توانسته ، از انجام آن دریغ نورزیده است ؛ روشن است که چنین کرکترها و شخصیت هایی نمی توانند مورد حمله دشمنان مردم قرار نگیرند .

و اما در رابطه « شعله یی و کمونیست » ، نخست این هر دو را مساوی و مرادف هم قرا دادن اگر از خبث طینت مایه نگرفته باشد سند محکمیت بر بی اطلاعی و کم سوادی گوینده آن . چه در حالیکه « شعله جاوید » که نسبت « شعله یی » از آن به وجود آمده یک جریانی بود که خود را « ناشر افکار دموکراتیک نوین » می دانست و در یک مقطع معین تاریخی به وجود آمده در اوایل سالهای 50 به احاد خود تجزیه شده و هیچ یک از احاد آن نه آن زمان و نه هم در زمان دیگری به همان شکل و مضمون احیای مجدد خود را اعلام نداشت .

« کمونیست » که به فرد معتقد به « کمونیسم » گفته می شود به استناد تعریف یکی از بنیان گزاران اولیه این مکتب « کمونیسم عبارتست از علم شرایط رهایی پرولتاریا » - فردریک انگلس ، اصول کمونیسم ، صفحه 4 - و در جای دیگری « کمونیسم در مرحله تیوری عبارتست از اینکه وضعیت پرولتاریا را در جنگ طبقاتی ، که بین پرولتاریا و بورژوازی در جریان است و هم چنین شرایط رهایی پرولتاریا را در عالم فکر تعبیر و تصویر می نماید . » - مقاله مورخه سوم نوامبر 1847 انگلس زیر نام « کمونیستها و Karl Heinzen » - مطرح می گردد . از این دو تعریف به وضاحت فهمیده می شود که کمونیسم عام تر از آن است که در شعله بگنجد و شعله - باتمام اهمیت آن در ارتباط با جنبش بین المللی کمونیستی - کوچکتر از آن بوده که کمونیسم را احتوا نماید . به معنی دیگر می تواند یک فرد « شعله بی » بوده باشد بدون آن که کمونیست بوده باشد - **چنانچه آقای نگارگر که اکنون مفسر قرآن اند ، از همین زاویه حرکت می نماید - نقطه مقابل آن در افغانستان** و جهان به صد ها ملیون کمونیست وجود داشته و دارند که نتنها شعله بی نبوده اند بلکه در تمام عمر حنا نامی هم از شعله به گوش شان نرسیده است .

و اما اینکه کمونیست را معادل با جنایتکار و وطن فروش معنا کردن و دانستن ، اگر از سفاقت برنخاسته باشد چیزی کمتر از یک دیده درایی تاریخی نیست .

چطور می شود فداکاری و از جان گذشتگی بیش از یک ملیون عضو « حزب کونیست بلشویک شوروی » را بین سالهای 1939 الی 1945 به ویژه حماسه استالینگراد ؛ خواند و در عوض آن که به عظمت کار آنها در مبارزه علیه فاشیسم « **این جوهر آشکار سرمایه داری بدون ماسک های فریب آن** » سر فرود آورد آنها را وطن فروش خطاب کرد !؟ کمونیست های که در تالاب خون استالینگراد حماسه آفریدند و به خاطر و جب به و جب خاک خود و به خاطر نجات بشریت از توحش « سرمایه فاشیستی » به صدها هزارتن مقابل عظیمترین و مخربترین ماشین جنگی آنروز ، با دست زدن به عملیات انتحاری و بی برگشت به جاودانگی پیوستند ، کمونیست هایی که در عقب جبهه دشمن به رهبری شجاعانه و فداکارانه جنگ های پارتیزانی دست یازیده در نهایت دشمن را به زانو در آوردند ، ایستاده جان دادند اما خمیده و در انقیاد نزیستند ؛ سزاوار این نیست که از طرف آگاهان تاریخ با چنان صفاتی متصف گردند ؛ از عناصر نادان ، بی هویت و عوامل خود فروخته نهاد های استخباراتی منوط به سرمایه جهانی توقع بیشتر از آن نیز نمی توان داشت . مگر آنهایی که بصیرت تاریخی دارند باید متوجه باشند که اختلاف و دشمنی ما با این و یا آن کشور نباید موجب آن گردد که چشمان خود را بسته و به تحریف تاریخ آن کشور مبادرت ورزیم . به علاوه باید به خاطر داشت که آنچه بر ما گذشته و می گذرد ، ستمی است که از جانب طبقه حاکمه و نمایندگان سیاسی آن اعمال می گردد و نباید به خاطر آن ، به دشمنی با مردم آن کشورها برخیزیم .

به همین سان می توان از احزاب و نیروهای های کمونیستی سرتاسر اروپا از پاریس گرفته تا یگوسلاویا و از اسپانیا گرفته تا یونان در جریان جنگ عمومی دوم و جانبازی های بیهراس آنها یاددهانی نمود . مبارزات آزادیخواهانه خلق چین زیر رهبری مستقیم حزب کمونیست آن کشور علیه متجاوزین و اشغالگران جاپانی از 1936 الی 1945 و جانبازی کمونیست ها در آن کارزار مرگ و زندگی حماسه های فناناپذیر است که به هزاران نویسنده تاهنوز قادر نشده اند متناسب با عظمت آن چیزی تهیه دارند . به همین سان از جان گذشتگی کمونیستها در پیشاپیش خلقهای شان در کوریا ، ویتنام ، کامبوج ، لاوس و . . . در تقابل خونین علیه امپریالیسم جنایت گستر آمریکا ، کار نامه های پرافتخاریست برای کمونیست ها که فقط وجدان های آلوده می توانند منکر آن گردند .

دور نرفته و به مقاومت جانبازانه و فداکارانه افراد منتسب به شعله و کمونیست های افغانی در جریان حاکمیت جبارانه مزدوران روس و روس اشغالگر مختصر و قفی می نمایم . بر اساس اسناد رسمی دولت های دست نشانده مزدوران روس و بعد ها اشغالگران روسی مبنی بر عفو زندانیان سیاسی و شهادت عده قلیلی از آن بزرگ مردان که زنده از زندان های دولت دست نشانده آن روز بیرون شده اند در تمام 14 سال حاکمیت آن جنایتکاران افراد منسوب به سازمانهای مختلف برخاسته از جریان شعله جاوید و سایر کمونیست های واقعی کشور به علاوه آنکه در همه حالات آماج نفرت و حملات کین توزانه دژخیمان وابسته به روس بودند و شدید ترین شکنجه ها را تحمل نموده ننگ سازش و همکاری با دشمنان میهن را نخواستند حتی به قیمت خون شان پذیرا گردند و هیچ گاهی مورد عفو قرار ننگرفتند ، این داغ را هم به دل قاتلین خویش گذاشتند که آنها را خمیده در نزد خویش نگهدارند . از یاری ها و سرمد ها تا طغیان ها و جرئت ها و از مجید ها تا بهمن ها ، مسجدی ها و گلاب ها به گواهی تاریخ همه بدون این که به بهشت و حور و غلمان آن باور داشته باشند و جان خویش را به خاطر وصل آنها به معاوضه بگذارند بیهراس از مرگ به زبان حال با سرمد هم صدا بودند :

**عقاب زخمی ام و می توانیم کشتن مگر محال بود لحظه ای کنی رام**

**تویی که پشت تو می لرزد از تصور مرگ منم که زندگی دیگر است اعدام**

بیان کارنامه کمونیستهای افغانی را در تقابل با روس اشغالگر در جبهات جنگ ، به خاطر در آغوش کشیدن شاهد آزادی و رفاه اجتماعی می گذاریم برای زمان دیگری که موضوع بحث ما باشد . به مثابه حسن ختام این

بحث همین قدر باید گفت : کمونیستی که حاضر نیست به خاطر مردم دردمندش ، به خاطر آزادی ، حفظ و آبادانی کشورش و به خاطر رفاه و تامین حقوق دموکراتیک هموطنانش از جان مایه گزارد ، کمونیست نیست . فردیست متظاهر به کمونیزم . در همین جا بدون وقفه باید افزود :

**انتهایی که در خدمت تجاوزگران امریکایی و شرکای آنها قرار گرفته اند از اسپنتا ها تا دادفر ها و متباقی همپالگان آنها قبل از آن که به مردم و کشور خیانت نموده و خویش را در آغوش امپریالیزم بیندازند - صرف نظر از آن که کار شان همان است که سایر وطن فروشان اعم از خلقی - پرچمی ها و نمایندگان اسلام سیاسی انجام می دهند - پایه های این خیانت آنها را باید در گذشته های خیانت بار آنها نسبت به جریان شعله جاوید و کمونیزم پژوهش نمود . با اطمینان قاطع می توان حکم نمود ، که اگر آنها به آرمان شعله و کمونیزم پشت نمی کردند به این خیانت نمی غلتیدند.**

3- مطلب دیگری که به وسیله یکی از شنوندگان مطرح گردید ، حرمت قایل شدن به رسانه ها بود . چنین طرز دیدی با تمام ظاهر زیبا و حد اعلاّی ابراز حسن نیت در قبال رسانه ها ، با تاسف سخت سطحی نگرانه و عاری از هر نوع درک و قضاوت سالم می باشد . چه در دورانی که ما زندگی می نماییم و از طرف عده کثیری از دانشمندان ، رسانه ها به مثابه قوای چهارم در کنار قوه های اجراییه ، مقننه و قضایه در ساختار قدرت مطرح می گردد ، آن نوع احترام بدون تفکیک محتوا و هدف یک رسانه ، نتیجه ی به جز تحمیق مردم و انقیاد کشور نخواهد داشت . به عبارت دیگر ، در حالی که بیش از صد ها و هزاران نوع رسانه اعم از جراید ، رادیو ها ، تلویزیون ها ، سایت های انترنیتی ، چت روم ها و اتاق های پالتاکی با اهداف گوناگون و متضاد باهم وجود دارند، و هر یکی بنا بر ذوق و هدف از قبل تعیین شده به پخش مطلب مورد نظر خود می پردازد ، حرمت قایل شدن به همگان بدون در نظر داشت محتوا و هدف آن رسانه ، کلی گویی خطرناکیست ، که می تواند منتج به فجایع غیر قابل تصویری گردد . به خاطر ایضاح بیشتر مطلب از هزاران مورد به ارائه مثال از یک نشریه نژاد پرستانه اکتفاء می نمایم . از تمام خوانندگان این مقال تمنا دارم تا در محیط زیست خویش چنان موردی را در نظر گرفته به قضاوت در باره آن اقدام نمایند . یک نشریه نژاد پرستانه که از بام تاشام سفید را برسپاه ، عرب را برعجم ، تاجک را بر پشتوان ، پشتوان را بر تاجک ، هزاره را بر ازبک ، ازبک را بر بلوچ ، امریکایی را بر آسیایی ، آلمانی را بر یهود ، یهود را بر عرب ، باشنده را بر کوچی ، بومی را بر مهاجر و... برتر جلوه داده و استخوان شنکی های قومی ، زبانی ، مذهبی ، ملی ، محلی و... را ایجاد و تشویق نماید ، آیا در خور آن است که صرف به خاطر این که یک رسانه است مورد احترام قرار گیرد ؟ از تعقیب قانونی و بازخواست مردمی مصون مانده به عمل جنایتکارانه اش ادامه دهد ؟ با خزیدن در زیر چتر هزار سوراخ آزادی مطبوعات دریا های خون به راه انداخته ، هزاران خانواده را بی خانمان و به خاک سپاه نشاند ؟ می توانم با قاطعیت بنویسم که از هزاران خواننده این مثال حتی یک تن هم پیدا نخواهد شد ، که وقتی خودش و یا نزدیکانش را در موقعیت مشابه مشاهده نماید برچنان عملکرد هایی صحه گذاشته مورد تایید خویش قرار دهد . این حکم را نه از روی تخیل بلکه براساس تجربه استنباط نموده ام . بار ها مشاهده نموده ام که وقتی فردی عظمت طلب، خود در موقعیت ضعیف قرار گرفته و به اصطلاح در یکی از کشور های اروپایی ، امریکایی و یا کشور های همسایه چوان ایران و پاکستان و یا قاره جنوبی استرالیا با شعار های

» Auslander raus ,

« No Immigrant » ، « خارجی ها اخراج باید کردند ، اخراج مهاجرین و... » مواجه گردیده و رسانه ای را در قفای چنان حرکتی مشاهده نموده است ، هر چه بد و بیراه بلد بوده نثار آن رسانه ضد کرامت انسانی ، نژاد پرست ، فاشیست و... نموده است . با پذیرش چنین مطالبی به این نتیجه می رسیم که محض داشتن یک رسانه امری نیست که قابلیت احترام را داشته باشد ، بلکه این محتوای یک نشریه است که می تواند احترام دیگران را بر انگیزد . هر گاه رسانه ای در خدمت ارتقای فهم مردم ، در خدمت بهبود شرایط زندگی فردی و اجتماعی مردم ، در خدمت ایجاد حسن تفاهم بین اقوام و ملیت های ساکن آن کشور ، در خدمت اهداف آزادیخواهانه ، ترقیخواهانه و تساوی طلبانه قرار داشته باشد ؛ آن رسانه بر مبنای فعالیت مثبت و نیکی که دارد مورد احترام قرار خواهد گرفت در غیر آن «دکان بقالی» را مانند است که با عرضه جنس قلب و بدل مردم را سر کیسه نموده به چشم آنها خاک می پاشد . پر واضح است که چنین نشریه ای به علاوه آن که سزاوار احترام و تقدیر نیست باید به تناسب عملکردش آماج نفرت مردم نیز قرار گیرد .

برگردیم به رسانه های فعال در جامعه افغانهای خارج کشور ، با احتراز از کلی گویی و خوب و بد را به یک چوب زدن و با ادای احترام به آن عده محدود رسانه هایی که طی این سه دهه به خاطر آزادی وطن و رفاه و سعادت هموطن قلم زده اند ، اکثریت رسانه های منوط به جامعه افغانی اعم از تصویری ، خواندنی و یا شنیدنی را می توان « دکان های بقالی » نامید که به جز مال اسقاط و بنجل چیزی دیگری برای عرضه ندارند . نه از آزادی میهن خبر و دردی دارند و نه هم از سعادت هموطن . آنچه را به مثابه خبر به خورد مردم می دهند چیزی نیست به غیر از تفاله خیرگزاری های غربی و آنچه را هم به مثابه تحلیل و ارزیابی عرضه می

دارند ، نشخوار استقراغ نشرات آخذ های ایران و باز تکرار اراجیف چند مزدور شناخته شده است ، که به هیچ صورت نمی تواند در خدمت مردم و کشور ما قرار داشته باشد .

به مثابه نمونه : در حالی که در اجتماع حدود 60 هزار نفری افغان ها در تورنتو بیشتر از ده ها نشریه خبری ، خواندنی ، شنیدنی و تصویری « بخوانید دکان بقالی » وجود دارد ، در تظاهرات 27 اکتبر که به خاطر دفاع از مردم افغانستان برگزار شده بود ، به علاوه آن که هیچ یک از آنها در آن جمع وجود نداشت تا تظاهرات را در جامعه افغانی پوشش دهد ، حتی به درج اعلان آن نیز مبادرت نورزیده بودند . بین 5 الی 7 هزار کانادایی از تبار های مختلف در یک روز معین گرد هم جمع می شوند ، تظاهراتی را به راه می اندازند ، ترافیک جاده مرکزی و اصلی شهر یعنی خیابان Young را ساعت ها مسدود می نمایند ، در جریان راهپیمایی به هزاران تن از خبر نگاران حرفه یی گرفته تا عابرین عادی به هزاران قطعه عکس و فیلم تهیه می دارند ، به صد ها شعار و پلاکارد با محتوای « **اخراج فوری نیروهای کانادایی از افغانستان ، قطع کشتار در عراق و محکومیت حمله احتمالی به ایران** » در پیشاپیش تظاهرات به احتزاز در می آیند ، به صدها قطعه عکس سیاه و سفید و رنگی از جنایات عساکر ناتو در افغانستان و از امریکا و انگلیس در عراق به نمایش گذاشته می شود ، از سیاستمدار و عضو پارلمان تا کارگرواز دانشجوتا استاد و پروفیسور جزوه های معلوماتی پخش می نمایند ، جوانان 20 ساله امریکایی که با پشت پا زدن به تمام امتیازاتی که ارتش برای آنها بعد از ختم اجرای وظیفه عسکری در افغانستان می توانست پیشکش نماید از آینده ، تحصیل و ترقی شخصی خود به محض دیدن صحنه های هولناک و دهشت انگیزی که به وسیله سربازان ناتو ایجاد می گردد ؛ بریده ، در کانادا تقاضای پناهندگی سیاسی می نماید تا بیشتر از آن شاهد خرد شدن استخوان های پیره زنان و اطفال معصوم در زیر چرخ تانکهای غول پیکر ناتو نباشند ، در یک کلام آن هایی که هیچ گونه مناسبتی بامردم ما نداشته و در صورت زیر پا گذاشتن وجدان انسانی می توانند از آن به نفع خود نیز سود جویند صرف به خاطر ترحم انسانی و حمایت اخلاقی از یک امر نیک یک روز از عمرشان را برای ما افغانها هدیه می کنند و اما ما چه می کنیم ؟ورسانه های ما این بقالان و سوداگران امتعه بنجل در کجا هستند ؟ عکاسان و فیلم برداران آنها که در هر یاد و بودی **چه از بز باشد و چه از گفتار** حاضر و دست به سینه ایستاده اند ، در کجا تشریف دارند ، تا از آنچه در افغانستان و ایران می گذرد پرده برداشته درد و ماتم مردم خویش را بیان دارند . **به مردم کانادا بگویند آنچه به نام تعقیب القاعده و طالب بر مردم ما می گذرد نسل کشی آشکار است که ننگ آن دامن تمام بشریت ساکت و نظاره گر را ملوک (لکه دار) خواهد ساخت** . به مردم بگویند که سیاستمداران آنها دست در دست **ضحاک زمان** مردمان یک کشور را از هستی مادی و معنوی آنها با پولی که آنها مالیات می دهند ؛ ساقط می سازند ، به مردم بگویند که یکی از مواردی که نا فرمانی مدنی می تواند جواز داشته باشد همین مورد است ، به جوانان بگویند که از آن چند جوان وجدان زنده امریکایی ؛ بیاموزند و با ترک خدمت بیشتر از این دامن خویش را به خون مردم یک کشور خونین نسازند . مگر افسوس و صد افسوس که در چنان اجتماعاتی نمی توان از رسانه های افغانی اثری دید زیرا بقالان دوره گرد فقط از محلی عبور می نمایند که امید فروش امتعه بنجل و تقبلی آنها وجود داشته باشد ، در چنان مکانی که نه پولی وجود دارد و نه هم پلوی ، امید بستن به موجودیت یک نماینده از یک رسانه از کره مرخ بیشتر عملی تر است تا حضور یک نماینده از رسانه های افغانی .

با در نظر داشتن چنین حقیقتی آیا هنوز هم می توان از حرمت قایل شدن به آنها حرفی به میان آورد ؟ تا شما چه ببینید ، باشد برای خودتان من فکر می کنم در همچو مواردی سعدی خوب گفته است : **عدمش به ز وجود** .

4 - نکته دیگری که در تمام برنامه سایه نامیمون آن دیده می شد ، تلاشی بود که در جهت اختلاط مفاهیم جداگانه و متضاد دشنام و افشاگری سیاسی صورت می گرفت . این تلاش یا به عمد و یا هم از روی ناهمی آنقدر شدید ، تکراری و پررو بود که با تمام توضیح های مکرر استاد « هاشمیان » باز هم عرض وجود نموده ، هر چند دقیقه از نو به دوران می افتید . در اینجا بیشتر به خاطر آن عده از پرسندگان گرامی که از روی وسواس زیاد این نکته را مطرح می نمودند ، چند جمله ای نگاشته می شود امید مورد مذاقه آنها قرار گیرد ؛ چه برای آنهایی که به عمد و به خاطر ضیاع وقت به این تاکتیک توسل جسته بودند ، به یقین توضیح من سودی نخواهد داشت ، زیرا آنها در صدد تخریب برنامه بودند و این هم یکی از تاکتیک های تخریبی آنها بود . علایم چه به شکل الفبایی و چه هم به شکل تصویری آن فی نفسه خطوط کج و معوجی اند بر روی کاغذ ، که فقط در پیوند با یک شی ، یک عمل ، یک مناسبت ، یک رابطه و بیان یک پدیده و یک واقعه معنا پیدا می کنند در غیر آن همان خطوط معوجی باقی خواهند ماند که در نقاشی و نوشتن هر طفل خورد سالی می توان آنها را مشاهده نمود . به تعریف دیگر عینت و معنا یافتن کلمه ها و یاجان کلمه ها عمل است . واژه ها بر اساس یک قرارداد اجتماعی با عمل انسانی به وجود آمده و وظیفه آن توضیح و بیان همان عمل مشخص است . بدین معنی که کسی که دیوار را با مصالح گل و سنگ آباد می کند به « گلکار » مسما شده و آن دیگری که با چوب دروکلکین می سازد به « نجار » . به همین سان هر شغل و حرفه ای با کلمه مشخص بیان شده که با به

کارگیری آن کلمه ، خود آن عمل تداعی شده ، افهام و تفهیم صورت می گیرد . به زبان دیگر کلمه ها نه زشت اند نه زیبا ، نه مقدس اند نه نجس ، نه حلال اند نه حرام . این عمل مشخصی است که از آنها زشت و یا زیبا و . . می سازد و نمی توان به خاطر آن که کلمه ای بیان یک حقیقت زشت است کاربرد آن کلمه را قدغن کرده به کار برنده آن را شمتت نمود . به صورت مثال کلمه عربی فاحشه را در فرهنگ چنین معنی کرده اند : « **زنی که با مردان بیگانه معمولاً برای کسب درآمد ، آمیزش جنسی دارد** . » - فرهنگ بزرگ سخن - جلد ششم - صفحه 5238

در فرهنگ های دیگر به خود فروش و تن فروش نیز معنا گردیده است .  
قبل از آن که در این مبحث بیشتر وارد شوم ، لازم می افتد تا برای آن عده از « معلمین اخلاق » که از نفس یک عمل زشت شرم ندارند اما تذکر آن را گناه کییره می دانند یاد آور شوم که کلمه « فاحشه ، فحشا و فواحش » از جمله کلماتیست که در قرآن به تکرار تذکر یافته اند چنانچه کلمه فاحشه 13 بار از جمله در آیه 135 سوره آل عمران ، آیه 15 و چندین آیه دیگر سوره نساء ، کلمه فحشا در مجموع 7 بار از جمله در آیه 169 سوره بقره و کلمه فواحش در مجموع 4 بار از جمله در آیه 151 سوره انعام . ناگفته نماند در تمام موارد ذکر شده دقیق به همین معنای که ما امروز از آن استنباط نموده و در این بحث شگافته می شود به کار رفته اند . لذا برای این « معلمین اخلاق » که چه بسا کمر را به خاطر تکفیر اخلاقی من بسته بودند پیشنهاد می نمایم که نخست حساب خود را با قرآن که به زعم آنها چنین کلمه زشتی را به کار برده است ، تصفیه نموده بعد از آن این گردن من و آن هم تیغ های بران « معلمین کذابی اخلاق کذابی » .

بدر نظر داشت تعریف فوق هرگاه به فردی که به خاطر گرفتن پول با کس دیگری به بسترمی رود ؛ فاحشه گفته شود ، به هیچ صورت دشنام و فحش نیست زیرا گوینده ، طرف را فقط به همان فعلی که انجام می دهد معرفی نموده است . باز هم به فرهنگ مراجعه می کنیم تا دیده شود که دشنام چه معنی می دهد : « **نام یا نسبت زشتی که هنگام ناراحتی و تنفر از کسی یا چیزی به او (آن) داده شود ؛ فحش ؛ ناسزا** » - فرهنگ بزرگ سخن - جلد چهارم - صفحه 3211 . امیدوارم دوستان به این معنی با دقت توجه نمایند : چه نخست دشنام وقتی می تواند عینیت پیدا نماید که از سر « ناراحتی و تنفر » به کسی و یا چیزی نسبت داده شده باشد در ثانی « سزاوار » آن نباشد . به مفهوم دیگر هرگاه کسی را از روی قهر و نفرت به صفتی متصف سازیم که عمل کننده و مجری آن فعل و عمل نباشد ؛ در این صورت به وی دشنام داده ایم . اگر به مثال بالا در مورد « فاحشه » برگردیم ، خواهیم دید که آن کلمه وقتی مصداق پیدا می نماید که غرض از رابطه جنسی کسب پول و معامله پولی باشد ، یا به تعبیر اقتصاد سیاسی ، فردی که خود را به مثابه کالا و امتعه به فروش برساند ، فقط در چنین حالتی است که حق داریم او را فاحشه خطاب نماییم و وی هم حق ندارد بر ما پر خاش نماید که گویا وی را دشنام داده ایم . عکس قضیه هر گاه غرض از مقاربت کسب پول و ایجاد رابطه کلایلی نبوده باشد و چنین روابطی به خاطر اعتیاد به سکس ، انتقام از فردی ، علاقه مندی شخصی ، خوشگذرانی و یا کدام عامل دیگری به تکرار صورت گرفته باشد ؛ به هیچ صورت حق نداریم فرد مورد نظر را « فاحشه » خطاب نماییم ، هرگاه با چنین صفتی از وی یاد نماییم ، پر واضح است که به وی فحش داده ایم و « ناسزا » گفته ایم . ما می توانیم وی را با کلمه « هر جایی » مخاطب قرار دهیم بدون آن که به وی دشنام داده باشیم . در صورتی که ما نتوانیم فردی را که آدم کشته ، دزدی کرده ، به یک زن و یا مرد تجاوز جنسی نموده ، منافع وطن را زیر پا نموده ، در خدمت بیگانه درآمد و بر ضد منافع ملی کشور خویش عمل نموده و . . قاتل ، دزد ، متجاوز جنسی ، وطن فروش ، مزدور و . . خطاب نماییم آیا این « معلمین کذابی اخلاق کذابی » می توانند بفرمایند که پس به چه صفتی آنها را یاد نماییم ؟ نکند منظورشان این باشد که بهتر است بر آنها « قهرمان » نامگذاریم . اگر چنین باشد من حرفی خاصی در این زمینه ندارم چه ما هر کلمه در ظاهر زیبایی را که برای یک عمل زشت انتخاب نماییم مردم از آن همان استنباط اولیه را نموده دیری نخواهد پایید که کار برد آن کلمه جدید هم همان حساسیت را به بار خواهد آورد . نمونه بزرگ آن در سه دهه اخیر تغییر مفهوم کلماتی چون انقلاب ، رفیق ، دموکراتیک ، مجاهد ، جهاد و امثال آن می باشد . مگر نه این است که ترور آن مفاهیم به وسیله مزدوران روس و خود فروختگان اسلام سیاسی ، آن مفاهیم را در نزد مردم به دشنام مبدل نموده است ؟

جا دارد در همین مبحث یک نکته دیگر نیز مطرح گردد و آنهم این که به یمن ترکیبی بودن زبان فارسی - دری که ظرفیت کاربرد واژه ها را در آن به 283 میلیون کلمه افزایش می دهد ، برخی کلمه های ترکیبی به وجود می آید ، که می تواند یک معنا را با تمام عمق آن برساند . از آن جمله کلمه مرکب « فاحشه سیاسی » را می توان مثال داد . این کلمه که هر دو بخش آن از عربی گرفته شده است تحت تابعیت قواعد دستوری زبان فارسی - دری معنی خاصی را می رساند که هر شاگرد مکتب سیاست به معنی آن پی برده می تواند .

بدر نظر داشت معنی مشخصی که از « فاحشه » به معنای کالا ساختن جسم خود داشتیم ، پرواضح است کسی که اهداف و مرام های سیاسی خویش را توأم با جانب گیری ها و مخالفت ها به این و یا آن در معرض خرید و فروش قرار می دهد به مانند یک فاحشه عمل نموده می توان او را « فاحشه سیاسی » نامید . با درک همین خصوصیت بود که « ببرک کارمل » دیروز به مثابه سمبول « فحشای سیاسی » تشخیص شده به همین نام یاد



می‌گردید. امروز نیز جای خالی نمانده شورای نظار، حزب اسلامی، در یک کلام اسلام سیاسی در کل با ربانی، سیاف، گلبدین، قانونی، خلیلی و سایر دست اندرکاران این روند از یک سو و دامن دریدگان برخاسته از لجنزار غرب و شرق از سوی دیگر، به صورت اخص بهترین تجسم مادی «فاحشه های سیاسی» هستند. با کدام قدرتی خارجی است که آنها به خاطر دریافت پول و رسیدن به حاکمیت زیر لحاف سیاسی نرفته و خود را در طبق اخلاص پیشکش نکرده باشند؟ پاکستان؟ ایران؟ روسیه؟ آمریکا؟ چین؟ عربستان سعودی؟ انگلیس؟ حتی اسرائیل؟ فکر نمی‌کنید در صورتی که نتوانیم هر یک از آنها را «فاحشه سیاسی» بنامیم، به هیچ صورت حق نخواهیم داشت آن زنانی را که به خاطر سیر کردن شکم اطفال یتیم شان در عراق و افغانستان به بستر این و آن می‌روند؛ فاحشه خطاب نمی‌یم؟ مگر نه اینست که آن زن‌ها سرانجام جسم خود را به فروش می‌رسانند و این امر به جز خودشان به کس دیگری مربوط نیست در حالی که «فاحشه های سیاسی» در گذشته و حال مردم و میهن را به فروش رسانیده اند و این امر به همه رابطه پیدا می‌نماید.

حال که دیدیم دشنام وقتی عینیت پیدا می‌نماید که به کسی چیزی نسبت داده شود که سزاوار آن نباشد، می‌توان در رابطه با «افشاگری سیاسی» و تفاوت آن با دشنام نوشت که هر گاه اعمال سیاسی فرد و یا نهادی در معرض دید مردم، بدون آن که اندکترین دخل و تصرفی در آن صورت گیرد؛ قرار داده شود، چنین عملی دشنام نبوده بلکه «افشاگری سیاسی» است. بدون درنگ باید افزود که نباید مرزهای دقیق افشاگری سیاسی را با فعالیت استخباراتی خلط نمود. کاری که آن را انقیاد طلبان به اصطلاح مائویست به مشغله دایمی خود تبدیل نموده اند. - وقتی پرده از روی سازش نهان یک فرد، یک حزب و یا یک دولت برداشته می‌شود تا زمانی که تحریف، دروغ و بهتان در آن نباشد به هر زبانی که گفته شود، دشنام نیست، بلکه افشاگری سیاسی است که باید مورد تقدیر قرار گیرد. وقتی برنامه های شوم یک فرد، یک حزب و یا یک دولت و یا هر نهاد دیگری آشکار ساخته می‌شود و در نتیجه تدارک مقاومت در قبال آن گرفته می‌شود، باز هم به هر زبان و ادبیاتی که گفته شود دشنام نبوده، افشاگری سیاسی است که باید به حمایت از آن شتافت. وقتی نقاب دروغین وطن خواهی و وطن پرستی از سیمای کثیف یک عنصر خود فروخته و عامل دشمن مستند به اسناد، مدارک و شواهدی که در حیطه امکانات وجود داشته باشد، با هر زبانی که باشد دشنام نبوده افشاگری سیاسی است که باید از آن آموخته و خود نیز در همان راستا گام گذاشت.

آخرین نکته ای که در همین رابطه مورد بحث قرار گرفت باز هم از موضع «معلمین اخلاق» آن بود که گویا: این کار بد است، غیر از ما ایرانی‌ها هم این برنامه‌ها را نگاه می‌کنند، آبروی ما نزد آنها می‌رود و مانند آن.

صرف نظر از آن که چنین طرز دیدی نتنها منطقی نیست بلکه در تخالف صریح با گفتار بانی اسلام در نهج الفصاحه هم می‌باشد وقتی می‌گوید: «یاد کنید فاجر را به همان فعل بدی که دارد تا مردم از وی برحذر باشند.» این نوع درسه‌های به اصطلاح اخلاقی اگر کمبود فهم نباشد به یقین می‌باید در نیت گوینده آن شک نمود. چه چنین افرادی یا معنی شرم را نمی‌دانند و می‌خواهند در مورد چیزی که نمی‌دانند حرافی نمایند، یا این که می‌دانند و می‌خواهند از خطا کاری بدین وسیله مذبح‌حانه حمایت نمایند. به این عالی جنابان باید گفت و آنقدر تکرار کرد تا بفهمند که: این شرم نیست که ما قاتل خود را قاتل، خطاکار خود را خطاکار و وطن فروش خود را وطن فروش معرفی داریم. این به علاوه آن که شرم نیست می‌تواند به مثابه نمودی از صداقت و پختگی سیاسی ما به شمار رفته، باعث افتخار نیز باشد. شرم آن است که هزاران نفر به خاطر امری که بیشتر به ما مربوط است و در جریان آن، خواهر، برادر، پدر، مادر، کا، کا، ماما، اقارب، همسایه و هموطن ما آسیب دیده می‌بینند، به خیابان بریزند و ما یا از مقابل تلویزیون و یا هم از سفره ختمی برنخاسته و در چنان حرکتی اشتراک نوزیم.

هموطنانی که از شرم هراس دارید می‌دانید شرم واقعی چه وقت بود؟ شرم واقعی زمانی می‌بود که در آن جم غفیر، یک تن افغان شرکت نمی‌کرد. بینی بریدگی وقتی بود که جامعه افغانی از آن اطلاع نمی‌یافت. از خجالت وقتی آب شده به زمین فرومی‌رفتیم که در آن تظاهرات پرشکوه باز هم مثل همیشه آقایان توحی، مشرف و چند تن دیگر از دوستان فکری و اقارب شان اعم از خانمها و آقایان وجود نمی‌داشتند. خجالت وقتی کامل می‌شد که آنها ریسک مجازات و زندان را به جان نخریده و بدون شعارهای «ناتو از افغانستان خارج شو!»، افغانستان از مردم افغانستان است نه از دارودسته بوش و ایادی آن!، ناتو! کشتار را متوقف کرده به خانه ات برگرد!، اسلام سیاسی و طالب مولود امپریالیزم غرب و ارتجاع منطقه است با این مولودات تان گورتان گم کنید! و از این قبیل ده‌ها شعار و پلاکارد دیگر در حمایت از خلقهای عراق، ایران، فلسطین منطقه و جهان بارنگ و کیفیت متمایز از شعارهای پذیرفته شده گردانندگان تظاهرات در آنجا حضور می‌یافتند. شرم وقتی می‌بود که افغانهای شرکت کننده در تظاهرات هراسان شده از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها باجراید، رادیو‌ها و تلویزیون‌ها خود داری می‌کردند و بدین صورت صدای مردم افغانستان در جایی که می‌بایست بلند می‌شد خفه می‌گردید. خوش باشید که امروز آن شرم و بینی بریدگی که گفته شود افغانها به تعیین سرنوشت و آزادی خویش علاقه ندارند و هنوز به آن حدی از بلوغ سیاسی نرسیده اند که به همچو مواردی

بیندیشند ، به یمن شرکت فعال آنها در تظاهرات از دامن ورخسار همه زدوده شد . امید است زمانی فرا رسد که ما همه این کاستی ها را شرم بدانیم و به خاطر رفع آن از جان و مال مایه گزاریم . به یقین در آن صورت این شایستگی را خواهیم داشت که در بین ملل آزاد چیزی برای شرمیدن و خجالت نداشته باشیم .  
به امید آنروز